

آخرین سخنرانی^۱

گورستان ابن بابویه

(به مناسبت سالروز وفات تختی، سال ۱۳۵۸)

سروران بزرگوار، دوستان گرامی، هموطنان ارجمند

این قطعه خاک در بسیط زمین و اقطار ربع مسکون به وجه خاص مورد اعزاز و تکریم و منظور نظر گوینده حقیر است!

اینجا مزار شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بی موسی بن بابویه قمی محدث و فقیه بزرگ شیعی قرن چهارم، متوفی به سال ۳۱۸ هجری قمری صاحب تصنیفات مشهور در فقه و حدیث است.

اینجا قرارگاه شاعر بی‌قرار به خون تپیده میرزاده عشقی است.

اینجا حکیم بلند همت وارسته زواره‌ای میرزا ابوالحسن جلوه^۲ آرامگاه دارد.

اینجا نویسنده و لغوی بزرگ، شاعر بدیع بیدار توانا، علی‌اکبر دهخدا، یار دیرین و تأیید کننده راه و رسم مصدق، خفته است؛ استاد گرانمایه‌ای که در سن ۷۴ سالگی با تن رنجور در شدت سرما او را به فرمانداری نظامی بردند و سپس خسته و نیم جان بازگردانده، در برف یخ‌بندان به پشت در خانه‌اش، بی‌آنکه اهل خانه را خبر کنند، انداختند و رفتند؛ بزرگواری که هنوز گوش‌های ما به نشید^۳ نغز و فصل الخطاب فکرت افزای حشمت‌آمیز اوست:

آزادگی افسرد بیایید بیایید

ای مردم آزاده کجائید کجائید

مقصود از آزاده شماست شماست

در قصه و تاریخ چو آزاده بخوانند

کوشید که یک لخت بر آنها بفرزاید

بسیار مفاخر پدران‌تان و شمار است

^۱ برگرفته از نشریه «پیام ابراهیم»، شماره ۲۹.

^۲ متولد در ذیقعد ۱۲۳۸ ه. ش در احمدآباد کجرات - متوفی در ذیقعد ۱۳۱۴ ه. ش در تهران

^۳ نشید: آواز، چامه

بس عقده گشودید به اعصار و کنون هم این بسته گشائید که بس عقده گشائید

اینجا آرامگاه کشته شدگان سی ام تیر ۱۳۳۱ است که پایداری و وقار و تحمل و جان بازی ایشان همگان را به شگفتی واداشت و در حالی که از هر طرف آواز احسنت می شنودند، با تیر نابکاران بخاک افتادند و با خون خود نوشتند: «یا مرگ یا مصدق!» مصدق بزرگ، رهبر عالی قدر و سرور دوستان وفادار ما که آخرین وصیتش خفتن در همین مطاف است؛

هر چه بکوشم که حدیث تو نگویم ز اول سخنم نام تو اندر دهن آید!

اینجا تربت دکتر حسین فاطمی است که با آخرین پیام دشمن شکار خود به همه درست همت و ثبات آموخت و با مرگ جان گدازش چه خون که در دل یاران مهربان انداخت!

اینجا آخرین پایگاه آزادی خواه راستین، کوشا و دلیر، محمد اسماعیل کریم آبادی است.

اینجا خفتن گاه فقید کرم و وفا، حاج محمد حسن شمشیری است؛ رادمردی که در یکی از ماه های پایان عمر پرثمر خویش، با سوالی حسرت آمیز به من گفت: آقا بیش از پنجاه سال است که سخن از «آزادی» می شنویم و در راه رسیدن به آن می کوشیم، آیا عاقبت به آن خواهیم رسید؟

که عقل همی گفت که ای طبع تو کم نال گه صبر همی گفت که ای آه تو مخروش (سنائی).

تا بیالایم صافان راز دُرد چند باید عقل ما را رنج برد! (مولوی).

اینجا پدر و مادر و خواهر و بیست و پنج تن از خویشان و منسوبان من آرمیده اند؛

این نفس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست

کز برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها...!

باری، اینجا گورخانه مرد امروز ما «جهان پهلوان غلامرضا تختی» است!

ببینید که در این گوشه خاک مقدس که سر فخر بر آسمان می ساید چگونه محمد و علی و حسن و حسین و رضا گردآمده اند!

حاضران ارجمند! شما در اینجا در پیرامون خود این خموشان سخنگورا که نام ارجمندشان زیب دفتر زندگانی و زندگان حقیقی است، با هزاران تن که صدها سال است روی در نقاب خاک کشیده‌اند بی‌تذکر و تذکار نام، با دیده دل می‌بینید یا در عالم خیال به خاطر روشن‌بین می‌آورید، که سعدی و ثنایی به شما می‌گویند:

خاک راهی که بر او می‌گذری ساکن باش
که عیون است و جفون است و حدود است و قدود!
(سعدی)

سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دین
کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن! (سنایی)

راستی در اینجا چه مایه فضایل اخلاق و ادب و علم و هنر باید جست!

در این روزگار، و در هر روزگار، در این آموزشگاه بزرگ، به صورت دلگیر و به معنی روحانی، از پیران و جوانان در خاک خفته، چه درس‌های فزاینده و پاینده آزادگی و مردانگی و شهامت، حتی شهادت، باید آموخت! چه عظمت و حشمتی در این خاک نهفته، نه بل پدیدار، و چه قدرت و بی‌نیازی در این ضعف و سکنت ظاهری نهان، نه بل آشکار است! فاعتبروا یا اولی الابصار!

ما اگر از کردار چنین مردان، راه حسن عاقبت را نیاموزیم و حماسه قوت و اقتدار معنوی را در کتاب اندوه‌شکن حیات آنان نخوانیم، یا این معنی را از صحایف ایام در نیابیم، از گرانجانی و کور ذهنی، زندگان عقل‌مرده خواهیم بود!

امروز، ما پس از دوازده سال در این مکان معلی به منظور گرامی‌داشت یاد «غلام‌رضا تختی جهان‌پهلوان» که نام ایران محبوب را در ورزشگاه‌های بین‌المللی بلندآوازه ساخت، فراهم آمده‌ایم و همه در حالی که چشم بر تربت عزیز او داریم، یک‌دل و یک‌زبان به ستایش صفات و فضایل او همدستانیم.

پهلوان ما در شهریور ۱۳۰۹ ه.ش در خاندانی متوسط در خیابان خانی‌آباد دیده به جهان گشود. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در تهران به پایان رسانید و با دل‌بستگی وافر روی به ورزش آورد و بسیار زود به میدان کشتی آمد و بر حریفان چیره گشت. در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ پهلوان کشور شناخته شد. چند بار در المپیک‌ها قهرمان دوم کشتی آزاد المپیاد گردید تا در المپیاد ۱۳۳۵ (۱۹۵۶ م) در ملبورن بر جمیع حریفان فائق آمد و پرچم افتخار ایران را به اهتزاز درآورد. در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸ م) در توکیو قهرمان اول وزن هفتم کشتی آزاد آسیا شد و در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹ م) در مسابقات کشتی جهانی در تهران قهرمان اول وزن هفتم جهان گردید و در سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱ م) در یوکوهاما (ژاپون) دیگر بار قهرمان اول وزن هفتم جهان شد.

منظور جامعه ورزشکاران ایران که مزایای خَلقی را با مکارم خُلقی همراه می‌خواهند و با ترتیب چنین اجتماع والایی همت گماشته‌اند، بیشتر یادآوری یا عرضه‌داشت خصلت‌های معنوی تختی است. شما به اینجا آمده‌اید که با حضور خود این ارزش‌های عالی را تقدیر و تأیید کنید. اکنون دیگر سخن در نیروی جسمانی او محلی ندارد.

تهمت فروختن در تیره خاک کنون روزِ ناورد و پیکار نیست

تختی ادامه‌دهنده سنت‌های نیکوی اخلاقی پهلوانان بزرگ ما، همچون پهلوان محمود خوارزمی معروف به پوریای ولی (م ۷۲۲ ه. ق) و در قرن اخیر حاج سید حسین شجاعت معروف به رَزَّاز متوفی در نهم اسفند ۱۳۲۰ ه. ش که در همین سرزمین آرمیده است، بود. پهلوان ما مردی آزاده و جوانمرد و فروتن و بردبار و محبوب و مهربان و راستگو و درستکار و بی‌آلایش و بزرگ‌منش و قانع و پایدار در دوستی و جامع زورمندی و بی‌آزاری و از دورویی دور و بری بود. با صفای باطن در حمایت از مظلومان و مستمندان می‌کوشید.

او انسانی روشن‌اندیش و آزادی‌خواه و طالب عزت ملی و بلند نامی ایران بود و به همین سبب مجذوب شهامت و حُسن سیاست و روشن‌بینی و خلوص نیت پهلوان سیاسی عصر «دکتر محمد مصدق» شد. در سال ۱۳۳۹ رسماً به «جبهه ملی دوم ایران» پیوست و در واقعه زلزله بوئین زهرای قزوین با کوشش‌های جبهه ملی در تخفیف رنج مردم مصیبت زده با نیت خدمت به خلق، نه مردم‌فریبی، همکاری مؤثر نمود و برای درخواست کمک به میان همشهریان خود رفت و میلیون‌ها به سود آسیب‌دیدگان گردآورد. در دی ماه ۱۳۴۱ [۴ لغایت ۱۱ دی‌ماه] در کنگره جبهه ملی عضویت یافت.

اما «آنگاه که راستی زشت می‌شود، دروغ باید زیبا شود». در قحط سال مردمی و مردانگی، آن شیفتگی و این دلبستگی در آن ایام، که روزگار محنت عقل و اخلاقش باید خواند، سرآغاز درد و بی‌بلایی شد که بر او وارد کردند و درست در همین کشاکش آزمون بود که جوهر شهامت اخلاقی و قدرت معنوی او به نحو شایسته و زیننده جلوه‌گری نمود؛ آزادمرد ما که یک چند در آزادی‌ظاهری تا پایان زندگی بر سر پیمان خود با مردم و جبهه ملی پایدار ماند:

از عهده‌ی عهد اگر برون آید مرد از هرچه گمان بری فزون آید مرد (مولوی)

رنج دید و تحمل کرد و در تقدّم فضایل بر رذایل و مبارزه با شرّ، عاقبت جاننش را در این راه گذاشت. ...

مرگ، ناگهان تختی را در سن ۳۷ سالگی ربود و ما را از ثمرات وجود آن جوانمرد آراسته به سجایای اخلاقی و طینت پاک و فطرت عالی محروم ساخت و این امر مایه تاسف همگان شد، ولی - به حقیقت - چه بسا کیفیت زندگی به حساب می‌آید نه کمیت آن.

گر عمر تو باشد به جهان تا سیصد

افسانه شمر زیستن بی مُرِ خود

باری چو فسانه می شوی ای بخرَد

افسانه‌ی نیک شو نه افسانه‌ی بد! (باباافضل کاشانی)

جهان آزمایش شایستگان است.

هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید عمر سوز و مرد باید گام‌زن!

آری! درد باید عمر سوز و مرد باید گام‌زن!

لِلَّهِ دَرُّ النَّائِبَاتِ قَانُهَا

صَدَأَ اللَّئَامُ وَصَيَّقَلُ الْأَحْرَارَ

آفرین بر درد بادا، زآنکه درد آرد پدید

مرد کم‌مایه را زازاد بر وجه حَسَن.

آفرین طرفه معجونی است محنت زانکه هست فضل و سالاری مردم مرتهن^۱ اندر محن^۲

تختی نسبتاً جوان سال بود و از دانش بهره وافر نداشت، لکن در اخلاق به حدّ والایی رسیده بود. یک لحظه بیان‌دیشیم که چنین مردی که داعیهٔ آموزگاری نداشت، در سیره و شیوه زندگی به ما چه می‌آموزد:

گذشته از صفات و فضایل شخصی و اجتماعی که در گفتار و رفتار و کردار تختی ظهور می‌نمود و نیاز به ذکر شواهدی از آنها نیست، او در سیاست مردی آزادی‌خواه و پیرو دکتر مصدق و تابع اصول درهم فشردهٔ افکار آن بزرگمرد بود، افکاری که در جبهه ملی دوم ادامه و گسترش یافت و طرفدارانش در راه تحقق آن با دستگاهی که به گفته سر و سالارش [=شاه] بازنمای ظلم و فساد و اختناق بود درافتادند و با ایمان به اینکه در وصول به شاهد مقصود: «کشید باید رنج و چشید باید درد»، بارها و سال‌ها رنج را خریدار آمدند، آزارها دیدند و محنت‌ها کشیدند، و نسبت به «آراستن فروع و ضایع ساختن اصول» همواره در مقام اعراض و اعتراض پایدار ماندند، و اندیشهٔ رشید آزاد خود را مستمراً به نحو خستگی‌ناپذیر به سوی کمال مقدور ساختند. تختی در این مراحل با اخلاص عمل گام بر می‌داشت.

در حادثه دردناک و خونبار پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ که ما در بازداشتگاه قصر و قزل‌قلعه گرفتار بودیم و فریاد اعتراضمان علیه ستمکاری‌ها و نابسامانی‌ها بلند بود، تختی درست در این هنگام با عضویت در هیئت اجرایی موقت، وظایف دشوار خود را با شایستگی انجام می‌داد و هیچ‌گاه قصور و فتوری در روش مبارزهٔ او روی نمود. بسیار بجاست که این

^۱ مرتهن: در رهن و وابسته.

^۲ شعر از دکتر صدیقی است.

روش ستوده آموزنده در ثبات قدم و کوشش و امیدواری و حتی از خودگذشتگی مورد تکریم و ادامه و تعقیب واقع شود

... .

وقت آن است که در این دقایق عزیز و مکان مقدس وقت را غنیمت شمرده از اینجا با خلوص نیت و تعظیم و احترام به پیران و جوانانی که دل‌هایشان آکنده از مهر ایران است بگویم:

سلام بر آنان که می‌دانند والاترین و زیباترین و دلاویزترین و جنبش‌انگیزترین و شوق‌آمیزترین مفهومی که بشریت در عالم هستی و تاریخ طولانی پرفراز و نشیب خود به آن پرداخته و در درک آن کم و بیش کوشیده، مفهوم «حق» است، با اعتقاد راسخ به اینکه: «آخر چیره نبود، جز که خداوند حق»

سلام بر پویندگان راه صلاح و راستی، آنان که در طول صد سال اخیر آرامش و آسایش را بر خود حرام کردند و جان گرامی را در رسیدن به مطلوب به چیزی نشمردند، کشته شدند و اکنون چه بسا از نام و خاکشان اثری پدیدار نیست! سلام بر مبارزان که دیو استبداد و خودکامگی را به هر صورت و در هر جا به زانو درآوردند و پشتیبان و پناهگاه «آزادی» که آن را پر ارج‌ترین و گرانمایه‌ترین مواهب می‌شمردند شدند.

سلام بر آنان که به مظاهر انسانیت و ارزش آدمی احترام می‌گذارند.

سلام بر پیروان عدل و انصاف که درباره دوست و دشمن با رعایت اصل مردانگی داوری کرده و می‌کنند.

سلام بر آنان که بزرگ نمودن خود را در کوچک کردن دیگران نمی‌دانند!

سلام بر آنان که حوادث را دیگرگون جلوه نمی‌دهند، به کتمان حق نمی‌پردازند، حق می‌گویند و تمامی حق را می‌گویند و جز حق نمی‌گویند و مردم عامی را که ذهن آسان‌پذیر دارند، اغراء به جهل نمی‌کنند!

سلام بر آنان که از تعصب گریزانند و آن را استعفای از تعقل می‌شناسند و از سموم^۱ روانکاو حقیقت اوبار^۲ آن بالای دهشت‌ناک می‌گریزند!

^۱ سموم: باد سوزنده و هلاک‌کننده.

^۲ اوبار: بلعنده

سلام بر آنان که با باطل، همه جا و همه وقت و به هر صورت می ستیزند و این ستیزگی را تکلیف اخلاقی و مردمی خود می شمارند!

سلام بر آنان که از اهواء و اغراض پست، به حد امکان، دوری جسته آن را نوعی بیماری روحی دانسته با داروی راحت رسان عقل به درمان آن می کوشند!

سلام بر آنان که چشم حق بین، و گوش حق شنو، و ذهن خبرگیر و حق جوی خود را به کار می اندازند:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (زمر: ۱۸)